

## دفاع از حریم مقدس عقائد

هیچ نیروئی از نظر پایداری بی پایه نیروی ایمان نمیرسد؛ یگانه عامل نیرومند برای پیشرفت انسان در صحنه‌های مختلف زندگی، همان نیروی ایمان به هدف است که تمام دردها ورنجها را در خود هضم میکند و انسان را در راه نیل بآرمان مقدس خود تائب مرگ میکشاند. سرباز مجهز به نیروی ایمان، صددرد پیروز است صفوف فشرده؛ رزمنده هر گاه ایمان داشته باشد؛ که کشتن و کشته شدن در این راه عین سعادت است فتح و پیروزی وی حتمی است؛ سرباز پیش از آنکه سلاح روزمجهز گردد باید قلبش، با نیروی اعتقاد؛ و ایمان به هدف؛ قوی شود؛ و کانون دلش با چراغ عشق به حقیقت روشن گردد، بطوریکه تمام حرکات و سکنات؛ و جنگ و صلح او از روی اعتقاد؛ و ایمان باشد؛ نبرد و صلح او بر اساس دفاع از عقیده؛ استوار گردد

افکار و عقائد؛ زائیده روح و عقل ماست بهمان اندازه که انسان بفرزندان جسمانی خود، علاقه میورزد، همچنین به فرزندان روح و خرد علاقه مند مییابد؛ بلکه علاقه انسان به عقیده خود بیش از علاقه به فرزندان است و لذا در راه دفاع از عقائد تائب مرگ میرود. و در حریم مقدس عقیده؛ از همه چیز میگذرد ولی در راه حفظ فرزندان تا این جانشانی نمی نماید.

علاقه انسان بمال و مقام محدود است؛ تا آنجا دنبال آنها می رود که مرگ قطعی او را تهدید نکند ولی در حریم عقیده تا پای مرگ می ایستد؛ و مرگ شرافتمندانه را بر زندگی که توأم با آزادی عقیده نباشد ترجیح میدهد و حیات حقیقی و زندگی واقعی را در چهره و پیشانی نورانی مرگ مشاهده میکند؛ و این جمله را میان دو لب، زمزمه مینماید که:

المال حیوة عقیده و جهاد.

نظری بزندگی قهرمان گفتار ما (حامی و مدافانه یگم اسلام و محمد ص) بیافکنید محرک او در این راه چه بوده؛ و چه عاملی او را وادار می کرده که تائب بر تگاه نیستی در آید؛ و از جان و مال و مقام؛ و قبیله؛ دست بشوید؛ و همواره فدای حضرت محمد (ص) بنماید؛

قدر مسلم اینست که نظر مادی نداشته و نمیخواسته از برادر زاده خود استفاده مادی نماید ؛ یعنی مالی بدست آورد ؛ زیرا وی آن روز تهنی دست بوده و قدرت و ثروتی نداشته است ؛ منظورش این نبود که منصب و مقامی بدست آورد ؛ زیرا او در اجتماع آن روز مهمترین منصب را در اختیار داشت ، و ریاست مکه و سرزمین «بطحاء» با او بوده ؛ بلکه منصب و شخصیت ممتاز خود را بر اثر دفاع از رسول خدا هم نزدیک بود ؛ از دست بدهد ؛ زیرا ادفاع او سران قیائل را علیه او میثوراند ؛ و آنها را مصمم میگرد که علیه خاندان فرزندان هاشم و ابوطالب قیام کنند .

### تصور باطل

شاید برخی از کوته نظران تصور کنند که مرگ ابوطالب همان رشته خویشاوندی بوده و بعبارت دیگر ؛ تعصبات قومی او را بر این کار واداشته و حاضر شده بود بر اثر رشته قومی و تعصبات خانوادگی در راه برادرزاده خود از هستی ساقط گردد .

ولی این گمان بقدری واهی و بی پایه است که با بررسی مختصری ؛ پوچی آن روشن میشود ، زیرا هرگز رشته خویشاوندی باعث این نمیشود که انسان تمام هستی خود را فدای یک فردی از خویشان خود بنماید ، و فرزند خود (علی) را فدای برادرزاده خویش کند ؛ و حاضر گردد که فرزندش را در راه برادرزاده خود قطعه قطعه نمایند .

تعصبات قومی و قبیله ای اگر چه احیاناً انسان را بلب پرتگاه نیستی میکشاند ، ولی معنا ندارد تعصب فامیلی آنهم با این شدت ، مخصوص بفردمبیتی از خویشاوندان گردد ، در صورتیکه « ابوطالب » درباره فردمعین بیش از حد فشار میآورد ، و درباره افراد دیگر از فرزندان عبدالمطلب و هاشم این شدت عمل و فداکاری را نداشت .

### محرک واقعی ابوطالب

از بحث گذشته استفاده میشد که هرگز مرگ ابوطالب یک امر مادی و مقامی ، و تعصب قومی و عشیره ای نبود ؛ بلکه مرگ او یک امر معنوی بوده ، که از نظر فشار و قدرت زیاد دشمن او را آماده نموده بود که همه چیز خود را فدای او کند ، و آن امر معنوی ، همان عقیده مقدس او بود نسبت به محمد (ص) زیرا او را مظهری کامل برای فضیلت و انسانیت میدانسته ، و آئین او را بهترین برنامهی سعادت ؛ تشخیص داده بود ؛ از آنجا که یک مرد با حقیقت بوده ؛ بالطبع از حقیقت دفاع مینموده است .

از اشعار ابوطالب ؛ بطور واضح مطلب فوق استفاده میشود ؛ و آشکار میگوید «محمد» پیامبری مانند موسی و عیسی است .

لیعلم خیار الناس ان محمداً ☆ نبی کموسی و المسيح بن مریم

اتانا بھدی مثل ما اتیابہ ❖ فکل بامر اللہ یھدی ویعصم  
و انکم تلوونہ فی کتابکم ❖ بصدق حدیث لاحدیث المرجم

شخصیتہای برجستہ بدانند کہ «محمد» مانند موسیٰ و عیسیٰ پیغمبر است؛ و بسان آنها را ہما  
است، و ہر فردی از پیامبران بامر پروردگار؛ منصب ہدایت را اشغال مینماید، شما اوصاف  
اورا در کتابہای آسمانی با کمال ذرستی میخوانید، و این گفتار صحیح است و رجم بفیہ نیست  
و در عقیدہ دیگر عقیدہ خود را دربارهٔ براد. زادہ خود چنین بیان کردہ است.

اہم تعلموا انا وجدنا محمداً رسولاً کہ موسیٰ خط فی اول الکتاب

آیا نمیدانید کہ ما محمد را، مانند موسیٰ بن عمران، پیامبری از پیامبران خدا میدانیم  
و سرگذشت اورا در کتابہای پیشینیان میخوانیم؟

اشعار گذشتہ؛ و دہہا شعر دیگر کہ در دیوان ابوطالب و لابلائی تاریخ و نوشتہہای حدیث و تفسیر  
گرد گردیدہ است، گواہ زندہ برگفتار ما است، کہ پایہ دفاع او همان عقیدہ خالص و اسلام  
واقعی او بودہ، و هیچ محرکی جز عقیدہ؛ و ایمان نداشتہ است، ما اکنون، پردہ ای از  
جانبازی و فداکاری و حمایتہای اورا در اینجانشان میدیم؛ و شاپ کج جنازی خدا دادیت  
در پیرامون آن بدقت و بررسی بپرداز؛ سپس قضاوت کن و ببین چنین جانبازی میشود؛ ریشہای  
جزایمان و اعتقاد داشته باشد.

### شمہ ای از فداکاری ابوطالب

واقعی در طبقات کبری ص ۱۸۶ ج ۱ ط مصر جریان زیر را نقل کردہ است. سران  
قریش انجمنی در خانہ ابوطالب با حضور پیامبر اکرم تشکیل دادند؛ سخنانی میان آنان  
رد و بدل گردید؛ سران قریش بدون اینکه نتیجہ ای از مصاحبہ خود بگیرند از جای خود بلند  
شدند، در حالیکہ عقبہ بن ابی معیط؛ بلند بلند میگفت کہ: **لا نھود الیہ ابدأ و ماخیر من  
ان نعتال محمداً؛** اورا بحال خود باقی بگذارید؛ بند و نصیحت سودی ندارد و بسایست؛  
بزندگی وی خاتمہ داد

ابوطالب از شنیدن این جملہ؛ فوق العادہ ناراحت گردید؛ ولی چہ میتوانست بکند، آنان  
بعنوان مهمان وارد سرای او شدہ بودند؛ اتفاقاً رسول اکرم همان روز از خانہ بیرون رفت؛  
و دیگر بخانہ برنگشت؛ طرف مغرب؛ عموہای آنحضرت بخانہ وی سرزدند، اثری از او ندیدند  
ناگهان ابوطالب، متوجہ گفتار چند ساعت پیش «عقبہ» گردید؛ و باخود گفت حتماً برادر-  
زادہ ام را ترور کردہ اند و بزندگی او خاتمہ دادہ اند.

باخود فکر کرد کہ کار از کار گذشتہ، باید انتقام «محمد» را از فرعونہای مکہ بگیرم

تمام فرزندان هاشم و عبدالمطلب را پخانه خود دعوت کرد ؛ و دستور داد ، که هر کدام ؛ سلاح برنده ای را زیر لباسهای خود پنهان کنند ؛ و دستجمعی وارد مسجد الحرام کردند ، هر يك از آنها در کنار ، یکی از سران قریش بنشینند ؛ و هر موقع صدای «ابوطالب» بلند شد و گفت : **یا معشر القریش ابی محمد !** ای سران قریش ؛ محمد را از شما میخواهم ؛ فوراً از جای خود برخیزند ؛ و هر کس ؛ شخصی را که در کنارش نشسته است ترور کند ؛ تا بدینوسیله ، جمگی بقتل رسند .

ابوطالب عازم رفتن بود که ناگهان زید بن حارثه وارد خانه شد ؛ و آمادگی آنها را دید دهانش از تعجب باز ماند ؛ و گفت ؛ هیچ گزندی برسول خدا نرسیده ؛ و حضرتش در خانه یکی از مسلمانان مشغول تبلیغ است ، اینرا گفت و بیدرنگ دنبال رسول خدا دويد ، و حضرت را از تصمیم خطرناك «ابوطالب» آگاه ساخت ، و پیامبر نیز برق آسا ، خود را پخانه رساند ؛ چشم ابو طالب ؛ بقیافه جذاب و نمکین ؛ برادرزاده افتاد در حالیکه اشک شوق از گوشه چشمانش سرازیر بود ، رو بوی کرد ، گفت : این گفت نا این اخي اکت فی خیر ، برادرزاده ام کجا بودی ؟ ؛ در این مدت شاد و خرم و دور از گزند بودی ؟ پیامبر جواب عمورا داد ، و گفت : از کسی آزاری بدو نرسیده است ؛

«ابوطالب» تمام آن شب را ب فکر فرو رفته بود ؛ و با خود می اندیشید ، و میگفت : امروز برادرزاده ام مورد هدف دشمن قرار نگیرد ، ولی بالاخره ، قریش تا او را نکشد آرام نخواهند گرفت ، صلاح در این دید ، که فردا ، پس از آفتاب ؛ موقع گرمی انجمنهای قریش با جوانان هاشم ، و عبدالمطلب ، وارد مسجد گردد و آنها را از تصمیم دیروز خود آگاه سازد ؛ شاید رعبی در دل آنها بیفتد ، و بعدها نقشه کشتن «محمد» را نکشند ؛ آفتاب مقداری بالا آمد ، و وقت آن شد که قریش از خانه های خود ، بسوی محافل خود روانه شوند ؛ هنوز مشغول سخن نشده بودند که قیافه ابوطالب از دور پدیدار گردید ؛ و دیدند جوانان دلاوری بدنبال او می آیند ؛ همه دست و پای خود را جمع کرده و منتظر بودند که ابوطالب چه می خواهد بگوید ، و برای چه منظوری با این دسته ، وارد مسجد الحرام شده است .

ابوطالب در برابر محفل آنان ایستاد و گفت : دیروز «محمد» ساعاتی از دیده ما غائب گردید ؛ من تصور کردم که شما بدنبال گفتار « عقبه » رفته ، و او را بقتل رسانیده اید و لذا- تصمیم گرفته بودم با همین جوانان وارد مسجد الحرام شوم و بهر يك داده بودم در کنار یکی از شماها بنشینند ، و هر موقع من باشما شروع در سخن کردم ، بیدرنگ از جاهای خود برخیزند ؛ و با حربه های پنهانی خود ؛ خونهای شمارا بریزند ، ولی خوشبختانه

«محمد» را زنده یافتیم و از گردن دشامصون دیدیم ، سپس بجوانان دلاور خود دستور داد سلاحهای پنهانی خود را بیرون آوردند ، و گفتار خود را با این جمله پایان داد : **والله لو قتلتموه ما بقیت منکم احدا حتی تغالی نحن وانتم** : بخدا قسم اگر او را میکشتید احدی از شما را زنده نمیگذاشتم و تا آخرین نیرو با شما میجنگیدم ، و ....

سرگذشت فوق را علاوه بر واقعی ، سیدابن : طاوس در طرائف ص ۸۵ ، وفقیه حنبلی دینوری در نهایة المطلب و سیدفخار در کتاب الحجۃ ص ۶۱ ، نیز با مختصر تفاوتی نقل کرده اند . شمای خواننده گرامی اگر صفحات تاریخ عمره و شیخ الاباطح ، حضرت ابوطالب را از انتظار بگذرانید ، خواهید ملاحظه فرمود که چهل و دو سال تمام یاری پیامبر نموده و بالاخص در دهسال اخیر آن که مصادف با بعثت و دعوت آنحضرت بوده جاننازی و فداکاری فوق التصور نموده است و یگانگانه عملی که او را نا این حد استوار و پوی برجاساخت ، همان نیروی ایمان و عقیده خالص او نسبت بساح مقدس پیامبر اسلام بوده است و اگر فداکاریهای فرزند عزیزش علی را ؛ به خدمات پدرش ضمیمه کنید ؛ حقیقت اشعار زیر که ابن ابی الحدید در این باره سروده است برای شما روشن میشود :

و لولا ابوطالب و ابنه \* لما مثل الدین شخصاً وقاما  
فذاك بمكة آوی و حامی \* و هذا یشر بفس الحماما

: هر گاه ابوطالب و فرزند او نبود ؛ هرگز دین قد ، راست نمیکرد ، وی در مکه پناه داد و حمایت کرد ؛ و فرزندش درویش بر ، در گردن بهای مرگ فرورفت .

### بحثی که ریشه سیاسی دارد

جای شك نیست که هر گاه یکدهم گواههایی را که برایمان و اسلام ، ابوطالب ، داریم درباره یک فرد دیگر دور از گود سیاست ، و کینه و بغض داشتیم ، جملگی از سنی و شیعیه بالاتفاق اسلام و ایمان او را تصدیق میکردیم ولی چطور شده که با بودن دهها ؛ گواه محکم برایمان او - مع الوصف - گروهی وی را تکفیر کرده ، و حکم بکفر و عذاب وی نموده اند ؛ و ادعا کرده اند که برخی از آیات که مشعر بر عذاب است ؛ در حق او نازل گردیده است ، و گروهی در این باره توقف نموده ؛ و عده ای انگشت شماری از دانشمندان ؛ سنی ، حکم با اسلام و ایمان نموده اند ، از آنجمله است ، ابن ابی الحدید متوفای سال ( ۶۵۵ ) وزینی دحلان مفتی مکه متوفای سال ( ۱۳۴۸ ) و ...

ولی بایست انصاف داد ؛ که معرکی برای عنوان کردن این مسئله جز طعن در آل ابیطالب و در پیشاپیش آنها شاه ولایت امیر مؤمنان (علی علیه السلام) محرک دیگری نداشته است .

و برخی از نویسندگان سنی برای اینکه بهتر بتوانند ، ابوطالب را تکفیر کنند ، دامنه بحث را به پدران پیامبر کشانیده ، و پدر و مادر آنحضرت را نیز غیر مؤمن قلمداد نموده است .  
 مافلاکار نداریم که کافر دانستن پدر و مادر پیامبر با اتفاق امامیه و زیدیه و گروهی از علماء سنی مخالف است ولی سخن درباره کسانی است که با سانی قلم برداشته و یگانه حامی و مدافع رسول خدا را متهم بکفر نموده است .

ما اکنون برای بدست آوردن حقیقت مطلب ، سه راه در اختیار داریم ؛ ۱- : بررسی گفتار، سروده ها، سخنان او درباره پیامبر، ۲- : دقت در افعال و کردار وی، ۳- : عقیده فرزندان ابوالب درباره بزرگ خاندان خود و شرح این سه قسمت را در شماره آینده میخوانید .

## حکمت علوی

- امیر مؤمنان (ع) سه کلمه در حکمت فرموده اند که هر یک گوهری گرانبها و هیچکس مانند آنها نمیتواند بگوید :
- ۱- «قیمه گل امرء مایحسنة یعنی : شخصیت هر کس با اندازه معرفت و دانش اوست»
- ۲- «ماهلك امرء عرفی قدره هر کس قدر خود را شناخت هلاک نمیشود .»
- ۳- «المرء مخبوء تحت لسانه آدمی در زیر زبان خود پنهان است (خصال صدوق)